

# آقا دمت گرم!

نگاهی به نقش معلم راهنما در تربیت همه جانبه دانش آموزان

## قسمت دوم



در شماره قبل با هم مرور کردیم که برای رشد و تعالی دانش آموزان و متریان، شاید کلیدی ترین کار، وجود ارتباط دقیق، هوشمند و دارای هدف مشخص بین مربی و متربی یا به عبارتی معلم راهنما و دانش آموزان است. بیان شد که در سن نوجوانی، الگوپذیری و قهرمان پروری در حد اعلاى خود قرار دارد و دانش آموز در بیرون از خانواده به دنبال راهنما و مرشدی برای اتصال قلبی و همسان سازی خود با او و با گروه همسالان خود می گردد. اشاره شد که بعضی از مدرسه ها در ساختار خود، این کار ویژه را بر دوش شخصی به عنوان مدیر پایه یا معلم راهنما گذاشته اند که پل ارتباطی مدرسه و دانش آموز در همه زمینه های آموزشی و تربیتی است. البته این الگو پیش از این در خیلی از مراکز تربیتی مثل مسجدها و مؤسسات اسلامی مسبوق به سابقه بوده است.

پس کوتاه کلام اینکه در هر مرکزی که بخواهند نظام تربیتی را براساس اولویت رشد همه جانبه و غیر کاریکاتوری دنبال کنند، این الگوی ارتباطی مربی و متربی قابل استفاده و بهره برداری خواهد بود.

در نوشته قبلی به اثرات و برکات این شیوه مدیریتی و ارتباطی پرداختیم. چند مثال خدمتتان عرض کردم که اگر مجموعه ای به مثابه یک ذره بین، همه کارهای پراکنده فرهنگی، آموزشی و ورزشی خود را در سلسله ای تربیتی متمرکز کند، چه کارکردهای عینی و عملی مفید و جذابی را در بر خواهد داشت. ان شاء الله در این شماره نیز چند خاطره مبتنی بر واقعیت مطالب این مقدمه را خدمتتان عرض خواهیم کرد.

یکی از مبنای اصلی و قطعی تربیت اسلامی، مبنای عزت و کرامت نفس است. امیرالمؤمنین علی (علیه السلام)

می فرماید: هر کس نفس خود را گرامی بدارد، شهوتها برای او کوچک و بی ارزش خواهد بود (نهج البلاغه، قصار ۴۴۹). شهید مطهری سنگ زیربنای تربیت اسلامی را عزت و کرامت نفس می داند. مرحوم آیت الله میرزا محمدعلی شاه آبادی، استاد حضرت امام خمینی (رحمت الله علیه)، شاه کلید تربیت اسلامی و کلیدواژه محوری آن را کرامت نفس قائل شدن برای متربی می داند و آن را کیمیا و مهم ترین نکته در تربیت اسلامی می شمارد.

خود ما معلمان و مربیان در تجربه های میدانی و عملیاتی در مدرسه ها و مسجدها دیده ایم، بچه هایی که از طرف خانواده ها

عزیز و گرامی بوده اند، نوعی خودباوری ممدوح دارند و برای خود ارزش خاصی قائل اند. در مقابل، نوجوانانی که در خانواده تحقیر شده اند، خیلی به خطا و اشتباه و انحراف نزدیک ترند. به عبارت دیگر، دانش آموزی که آبرو و وجاهتش برای او اهمیت نداشته باشد، معمولاً مشتاق رشد و حرکت نیست و دچار آفت بی انگیزگی می شود. برعکس، دانش آموزی که اسم و رسم و اعتبار و عزتش برای او مهم است، هم در درس و هم در سایر موارد انگیزه رشد بیشتری دارد و مسیر ارتقا و رشد خود را دست یافتنی می داند. دو خصلتی که برای تقویت شخصیت

متربی لازم است و مربی باید آن‌ها را در وجود خود نهادینه کرده باشد، یکی سعه صدر و تحمل بالاسست و دومی روحیه چشم‌پوشی از اشتباهات دانش‌آموزان.

معلم راهنمایی که برای دستیابی به هدف تربیتی خود عجله کند و با استفاده از ابزارهای زودگذری مثل تنبیه و تشویق آنی، تغییرات جزئی و کوتاه‌مدت را در متربی دنبال کند، اصلاً رسالت خود را نشناخته است.

تربیت امری تدریجی و درازمدت است که با ارشاد و راهنمایی مربی و با انتخاب خود متربی حاصل می‌شود. چه تنبیه فوری و چه تشویق فوری، باعث به انحراف افتادن مسیر رشد است. معلمی که تا خطا می‌بیند، تنبیه می‌کند، چیزی از رابطه قلبی بین خود و نوجوان باقی نگذاشته است و قیح کار را فروریخته است. نوجوان هم وقتی تنبیه فوری شد، جری و از حیا خارج می‌شود. تشویق فوری متربی را شرطی نیز می‌کند. البته در مصداق‌های مختلف، این موضوع حکم‌های متفاوتی دارد. اما در مجموع، اگر مربی در تشویق و به‌خصوص در تنبیه، نتواند مثل خداوند متعال رفتار کند، مربی نخواهد بود. خداوند انسان خطاکار را در فضای تعلیق قرار می‌دهد که مجازات من چه خواهد بود و درباره فرد محسن و نیکوکار هم که وعده بهشت به او می‌دهد، شرط آن را حفظ عمل قرار می‌دهد.

همه ما می‌دانیم خدا می‌بیند و عالم محضر خداست، اما آیا خدا به‌محض گناه عذاب می‌کند؟ خیر، چون خدا نتیجه فوری زودگذر را که باعث شکسته شدن حیا بین عبد و معبود باشد، نمی‌پسندد. خداوند متعال چون هدفش تربیت انسان کامل براساس اختیار خود انسان است، خطاکار را اول با وجدان خودش تنها می‌گذارد و فضای تعلیق و توأم با احساس ندامت برایش ایجاد می‌کند تا خود فرد پشیمان شود. این روش شاید دیربازده باشد، ولی اگر از صمیم قلب اتفاق بیفتد، اصلاح بنیادی را در پی دارد.

در خوبی‌ها و حسنات هم همین است. یک عمر باید خوب بود تا به بهشت الهی رسید. اگر به‌محض انجام کار خوب پاداش

داده می‌شد، معلوم نبود چه افرادی واقعاً ایمان آورده‌اند و چه کسانی از سر طمع و پاداش عمل حسنه انجام می‌دهند. به عبارت دیگر، باز خورد آنی با تربیت عمیق رابطه عکس دارد.

مربی و معلم باید کار خدایی کند، یعنی با استفاده از ابزار چشم‌پوشی، حرمت بین خود و متربی را حفظ کند و با سعه صدر خویش، برای انجام خوبی‌ها و دوری واقعی و قلبی از بدی‌ها انگیزه ببخشد.

اجازه دهید ما دو مثال این بحث را با یکدیگر ادامه دهیم:

← سال ۸۶ قرار شد با یکی از مدرسه‌های منطقه ۲ تهران، به‌عنوان مربی، راهی سفری زیارتی و روحانی شویم. همه بچه‌ها از یک مدرسه دولتی بودند و قرار بود پنج روز با هم زندگی کنیم. نزدیک‌های ظهر حرکت کردیم. هنگام غروب برای نماز کنار یک مسجد ایستادیم. سفر ما با اتوبوس بود. من وسط اتوبوس ایستادم و گفتم نماز است نماز. کسی بلند نشد. باز هم گفتم نماز است نماز. باز هم کسی بلند نشد. خواستم بیشتر از این خود را سبک نکنم، گفتم هر کس می‌خواهد دستشویی برود پیاده شود که تا شام نمی‌ایستیم. همه پیاده شدند! تازه فهمیدم چه خبر است! با چهل نفری عازم سفر زیارتی شده بودم که حتی یک نفرشان هم نماز نمی‌خواند! کم‌کم متوجه شدم بچه‌ها برای اینکه حتی چند روز هم شده به مدرسه نروند، با هم برای سفر هماهنگ کرده بودند و بدون توجه به مقصد، راهی سفر شده بودند؛ به‌خصوص که سفر به دلیل زیارتی بودن، یارانه داشت و تقریباً بچه‌ها رایگان آمده بودند.

شب شد. من جلوی اتوبوس نشسته بودم. همکارم که در میانه اتوبوس بود، با دلپره و اضطراب خاصی پیشم آمد و در گوشم گفت: «هادی، همه عقب دارند موسیقی خیلی بد گوش می‌دهند و حرکات موزون (و کارهایی که اینجا دگر لازم نیست بنویسم) انجام می‌دهند.

من شوکه شدم؛ سفر زیارتی و این کارها. کمی تأمل کردم. سعی کردم سعه‌صدر به خرج دهم و از اصل چشم‌پوشی غفلت نکنم. به همکارم گفتم بیا تو هم کنار من

بنشین که اگر امشب آبروی آن‌ها پیش ما برود و بدانند ما همه چیز را می‌دانیم و چیزی برای از دست دادن ندارند، دیگر کار ما در این سفر تمام است و شکست خواهیم خورد. هر جور شده است، نباید بگذاریم حیا و پرده بین ما و بچه‌ها از بین برود. اگر چنین شود، وضع از این هم بدتر می‌شود. ما که معلم مدرسه خودشان نیستیم و هیچ ابزار نظارتی و نظامی نداریم! این‌ها هم که آمده‌اند پنج روز دورهمی، آن کار دیگر می‌کنند.

آخر شب به محل اسکان رسیدیم. بچه‌ها را با هزار زحمت و مصیبت خواباندیم. در میان شب دیدیم چند نفر یواشکی رفتند بیرون به بهانه آوردن ساک از اتوبوس. از محل اقامت خارج شدم. متأسفانه مشغول کشیدن سیگار بودند. هم آن‌ها فهمیدند که من دیدم و هم من دیدم آنچه را که نباید! اما انگار نه انگار! به روی خود نیاوردم و برگشتم.

فردا صبح، بعد از نمازی که هیچ کس جز من و همکارم اقامه نکرد، در هنگام صبحانه، یکی از بچه‌ها که با معرفت‌تر و به قول خودشان لوطی‌تر بود، آمد و در گوشم گفت: آقا دمت گرم، فهمیدم هم در اتوبوس متوجه شدی آهنگ گوش می‌دادیم و هم سر کوچه دیشب. من که در نقش چشم‌پوشی خود فرورفته بودم، گفتم نه بابا! این حرف‌ها چیست؟ شما زائر هستید و در هر صورت من خادم شما هستم. گفت خیلی باحالی و رفت.

اولین جرقه ارتباطی ما روشن شد. کم‌کم با حفظ اصول و بدون لوس‌بازی، به هر قیمتی سر حرف را با بچه‌ها باز کردم. دیدم همان بچه‌های بزنجکوب اتوبوس و اهل کارهای به‌ظاهر گناه، چقدر دل پر از غصه‌ای داشتند. اکثر آن‌ها از طرف خانواده کمبود محبت داشتند و ذهن‌هایشان پر از شبهه‌های سیاسی و مذهبی بود. کمی روی خوش توأم با عزت و وقت‌گذاری چهره به چهره، اتفاقات جالبی را رقم زد. اینکه در این سفر زیارتی از ابزارهای تربیتی، از جمله خود موضوع زیارت، چه استفاده‌ای شد، محل بحث من نیست، اما شروع همه آن اتفاقات که فقط به آخر آن‌ها اشاره خواهم کرد، از سعه‌صدر و چشم‌پوشی



یکی از چالشی‌ترین موضوعات فعلی مربیان، ارتباط نوجوانان با جنس مخالف است. روزی در پارک محل قدم می‌زدم که یکباره رفتار خلاف عرف و شرع یکی از شاگردانم با یک دختر خانم را دیدم. در یک آن چشم در چشم شدیم. روی خود را برگرداندم و سریع گذشتم. فردای آن روز در مدرسه، در زنگ‌های تفریح تلاش کردم او را نبینم. او نیز که به من علاقه داشت همین رفتار را داشت. بعد از مدرسه با هزار شرم آمد پیشم و گفت آقا، خواستم بگم...، تا لب به سخن باز کرد، من که هم نمی‌خواستم گناه را در نظر او کوچک کنم و هم نمی‌خواستم دروغ بگویم، با حفظ تسلط و رعایت حیا و عزت‌نفس او، با استفاده از روش تغافل، با اینکه او می‌دانست که من می‌دانم تک‌فرزند خانواده است، گفتم، محمد جان، دیروز در پارک شما را با خواهرت دیدم. نشد که خوش و بش کنیم. البته آدم در مقابل نامحرمان یا خواهرش هم نباید بلندبلند بخندد. کاملاً سرخ شده بود و غرق در شرم. هم فهمید چه می‌گویم و هم آبرو و حیایش با من حفظ شد. این خود باز شروعی بود برای ارتباطی تربیتی.

باز لازم به ذکر است، تغافل شروع است و یک دوران گذار. اگر از فرصتی که این روش برای ارتباط تربیتی عمیق‌تری با نوجوان ایجاد می‌کند، استفاده نشود، مصداق ضرب‌المثل «از قضا سرکه انگبین صفا فرود» می‌شود و کم‌کم مربی را نزد دانش‌آموز بی‌اعتبار می‌کند.

ان‌شاءالله همه شامل عفو و رحمت حضرت حق شویم. ■

ساده‌لوح است و مشرف نیست، بلکه با شرمی توأم با حفظ آبرو در مقابل مربی، بدانند که مربی فردی است تیزهوش و مسلط به کارهای بچه‌ها، و می‌داند، اما به روی خود نمی‌آورد. به عبارت دیگر، آن نوع از چشم‌پوشی و تغافل در ارتباط تربیتی مؤثر است که در مخاطب نوجوان حس تواضع در مقابل بزرگی روح مربی را ایجاد کند. از نگاه دیگر، تغافلی رشددهنده و باعث کرامت و حفظ عزت‌نفس مرتبی است که از کرامت و بزرگی مربی نشئت بگیرد، نه از بی‌اطلاعی و نبود تسلط و اشراف بر مرتبیان خود. همچنین، تغافل نباید باعث کوچک جلوه کردن گناه در چشم نوجوان شود، طوری که او تصور کند حتماً کار بد و نادرستی نکرده‌است که معلم راهنما واکنش نشان نمی‌دهد.

به‌صورت خلاصه باید گفت: مبنا کرامت است و اصل تربیتی حفظ حرمت و حیاست و روش اعمال آن چشم‌پوشی و تغافل است.

به‌طور خلاصه، روش تغافل چند نکته مهم برای اثرگذاری دارد:

- بی‌منت و بی‌سرزنش بودن در آینده ارتباط مربی و مرتبی
- القا نکردن ساده‌لوحی و بی‌دقتی مربی در نظر مرتبی
- ایجاد تواضع و خشوع در برابر معلم راهنما در وجود دانش‌آموز
- ایجاد نکردن حس بی‌تفاوتی و کوچک شمردن گناه در نظر نوجوان
- هدف‌دار بودن تغافل در فراموشی مطلق ایجاد نکردن درباره موضوع اصلی در مربی.

بود. تقریباً سه شبانه‌روز نخوابیدم. چشم در چشم و بدون هیچ قضاوتی، با همه‌شان حرف زدم. برای هر کدام به‌طور شخصی و انفرادی وقت گذاشتم. بیشتر آن‌ها بار اول بود که می‌توانستند با یک مشاور و معلم راهنما درد دل کنند و قضاوت نشوند؛ نه از تنبیه بهراسند و نه شوقی به تشویق داشته باشند! همین‌قدر بگویم که در انتهای آن سفر، برای نماز ظهر در کنار مسجدی ایستادیم. وقتی گفتم نماز است نماز، همه آمدند. گفتم بچه‌ها برویم ناهار بعد نماز، گفتند آقا بعدش سخته، خسته‌ایم. اول برویم نماز.

از بین خودشان یک نفر را که چون پدرش کارمند سفارت ایران در مسکو بود و به او می‌گفتند مسکو، امام جماعت کردند. اول نماز خواندند و بعد ناهار خوردند. چند روز پیش هم مسکو آمد در خانه بنده و برای عروسی‌اش دعوت‌م کرد. چقدر لذت بردم که یک کار تربیتی، مثل دانه‌ای که کاشته می‌شود، چند سال بعد برداشت می‌شود. هم خود مرتبی از رشدش و هم خود مربی از ثمره کارش لذتی می‌برد که قابل توصیف نیست.

اجازه دهید قبل از بیان مثال و خاطره‌ای دیگر، برای جلوگیری از کج‌تابی موضوع، یک نکته را متذکر شوم. روش چشم‌پوشی که از مبنای کرامت نفس قائل شدن برای مرتبی‌ها نشئت می‌گیرد، یک ظرافت مهم در اجرا دارد که رعایت نکردن آن باعث شکست مربی می‌شود و تصور ساده‌لوح بودن او را به بچه‌ها می‌دهد. همه می‌دانیم که خدا ناظر و عالم به کل اعمال ماست و نیز می‌دانیم او می‌داند، اما ارزش انسانی ما را حفظ می‌کند. به عبارت دیگر، به روی ما نمی‌آورد و پرده حیا بین عبد و معبود را به فوری و در ملأعام از بین نمی‌برد تا ما در انجام خطا مصر و جری نشویم و در آموزنادرست شتاب نگیریم. مربی نیز باید طوری رفتار کند که بدون ایجاد منت و ملامت و بدون اینکه بخواهد به روی دانش‌آموز بی‌آورد، با رعایت اصل تغافل، حیای بین خود و بچه‌ها را حفظ کند. از طرف دیگر، باید طوری رفتار کند که بچه‌ها احساس نکنند مربی